انترناسیونال 779

سیامک بهاری

**جنگ و صلح در افغانستان**

بیش از چهار دهه جنگ و ویرانی، دست به دست شدن قدرت سیاسی و جدالها و کشمکش بی‌پایان قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای از مجاهدین و طالبان تا حکومت کنونی، حاصلی جز متلاشی شدن شیرازه جامعه، ناامنی و فساد گسترده، فقر و آوارگی برای مردم مصیبت دیده افغانستان نداشته است. در هر برهه‌ای هرکدام از باندها و مافیای سیاسی حاکم برای سرپا ماندن، مردم افغانستان را قربانی منافع سیاسی خود کرده‌اند و زخمی دیگر بر پیکر مجروح جامعهٔ مصیبت دیده افغانستان گذاشته‌اند.

در شرایط حاضر آنچه به اصطلاح دولت وحدت ملی خوانده می‌شود سکاندار سیاست ناظر به ویرانی و تباهی جامعه است. حقیقت عیان این است که طی زمامداری چهار ساله این حکومت، نه تنها باری از مشکلات بیشمار جامعه برداشته نشده است بلکه گسترش آتش مصیبت‌بار جنگ و ناامنی، ‌آوارگی، فقر، بیکاری، تشدید کشمکش‌های قومی، فساد ، بیعدالتی و تبعیض و سرکوب بی‌وقفه جنبش‌های اعتراضی و عدالت‌خواهانه از هر زمان دیگر نهادینه ‌تر شده است.

سهم‌خواهی و رقابت باندهای حکومتی بر سر تقسیم قدرت بیداد می‌کند. حذف فیزیکی، نقشه برای ترور رقبا، کنار زدن‌ها، خلع‌ید کردنها و استعفاها و دوری و نزدیکی باندها بر همین محور شکل می‌گیرد، منحل می‌شود و تقسیم بندی جدید می‌یابد. آنچه بطور مطلق قربانی این دسیسه‌ها شده است، منافع مردم ستمدیده‌ است.

این وضعیت، میدان را برای سربازگیری نیروهای تروریستی بیش از هر زمان دیگر مهیا می‌کند و دست درازی و یورش به مردم بیدفاع را سهلتر از پیش می‌سازد.

حکومتی که نه تنها عزمی برای دفاع از مردم و خاتمه دادن به تهاجم نیروهای تروریستی ندارد، بلکه خود آشکار و نهان دست در دست برادران نازاضی مشغول معامله و بده بستان سیاسی است.

آنچه بعنوان "صلح" به مردم وعده داده می‌‌شود، چیزی بجز سازش و تقسیم قدرت حکومتی با طالبان نیست. بازگرداندن و سهیم کردن یک نیروی فوق ارتجاعی، تروریستی اسلامی در حاکمیت سیاسی کشور، استراتژی دیرپای حکومت است. این همان روندی است که جنایتکار شناخته شده‌ای چون گلبدین حکمتیار و دستجات تروریست حزب اسلامی را به پیکرهٔ متعفن حکومتی ملحق ساخت.

از "برادر ناراضی" خواندن طالبان تا ایجاد دفتر علنی امارات اسلامی طالبان در قطر و مذاکرات پشت پرده با تأیید و تمهید مستقیم آمریکا و بازیگران منطقه‌ای تا اعلام آتش بس‌های سه روزه و سه ماهه و کنفرانس‌های صلح و غیره هیچ معنایی بجز رها کردن مردم بیدفاع در چنگال مشتی تروریست وحشی، ندارد. این حقیقتِ عریان سناریوی "صلح" جنگ سالاران است!

**ناجیان صلح یا ناجیان جنگ؟!**

پیچیدگی وضعیت سیاسی و امنیتی در افغانستان و درهم تنیدگی منافع متضاد بازیگران جنگ نیابتی و تحولات پرشتاب منطقه به گونه‌ای است که سازش و رقابت را همزمان روی میز طرفین گداشته است. سیاست استرتژیک آمریکا، ماندن در منطقه پر آشوب خاورمیانه و ساختن بستری برای هژمونی طلبی و کنار زدن رقبا و تسلط بر اوضاع منطقه است.

آمریکا دودهه است که عملا سیاست کلان حکومتی را در افغانستان مدیریت و رهبری می‌کند. در استراتژی آمریکا مهار طالبان و فشار بر پاکستان بعنوان حامی و پدر مادی و معنوی طالبان یک ضرورت چند فوریتی است. پاکستان سیاست حمایت از طالبان را کنار نمی‌گذارد و در رقابت با هندوستان در جبهه آمریکا نخواهد ماند، در نتیجه عملا در کنار روسیه و چین و جمهوری اسلامی و قطر قرار می‌گیرد. کمک هرینه چند صد میلیاردی آمریکا برای بازسازی ارتش پاکستان قطع می‌شود و قراردهای لجستیکی نیر لغو می‌شود.

آمریکا با پروژه داعش سازی و ایجاد تهدید در آسیای میانه عملا هم طالبان را تحت فشار می‌گذارد و هم تهدیدی جدی برای روسیه، جمهوری اسلامی و چین ایجاد می‌کند. مداخله عربستان بعنوان رقیب سرسخت جمهوری اسلامی و قطر، برای مهار جریانات اسلامی و سرمایه‌گذاری مستقیم، اقتصاد محتضر و فروپاشیده افغانستان بخش دیگری از سناریو آمریکا در افغانستان است.

سیاست مذاکره مستقیم آمریکا با طالبان برای دست یافتن به امکانی برای صلح و اعزام "زلمی خلیل‌زاد" بعنوان نماینده و هماهنگ کننده پروسه صلح با طالبان اگرچه به معنای ناتوانی حکومت وحدت ملی در راضی کردن طالبان به مذاکرات صلح است، اما بیان بی کم وکاست سرشاخ شدن مستقیم آمریکا با رقبای منطقه‌ای مقتدری است که تفاهم با ‌آنها از عهده دولت أفغانستان خارج است.

روسیه با نزدیک شدن به طالبان در صدد کاهش خطر داعش است. با مجهز کردن آنها تلاش می‌کند دامنه جنگ را در داخل افغانستان گسترش دهد و جای‌پای محکم تری در مقابل استراتژی ماندگاری آمریکا در منطقه کسب کند. با تهدید نیروهای آمریکا و متحدینش امتیاز بیشتری بر سر میز مذاکرات بگیرد.

ابتکار اعلام کنفرانس صلح در مسکو و دعوت از طالبان بعنوان یک نیروی هم‌عرض با حکومت افغانستان و نیر شرکت دادن دوازده کشور دیگر منطقه، عملا شاخ و شانه کشیدن بعنوان یک آلترناتیو حل مناقشات درمنطقه و مبتکر صلح با طالبان است. نه افغانستان و نه آمریکا خواهان برگزاری چنین نشست و اعمال ابتکاری از جانب روسیه نیستند.

این اقدام ضربه سنگینی به حکومت افغانستان محسوب می‌گردد. از همین‌رو افغانستان بلافاصله با اعلام عدم شرکت خود، خواهان تعویق این اجلاس گردید. سپس روسیه اعلام کرد که افغانستان به شرط دیدار مستقیم با نمایندگان طالبان در "حاشیه" این نشست، در آن شرکت خواهد کرد!

وارد شدن روسیه به میدان منازعات و ابتکار مذاکرات صلح نشان از ابعاد پیچیده‌تر اوضاع سیاسی درمنطقه و بویژه در افغانستان دارد. بدیهی است که تقویت طالبان، تحمیل خسارات نظامی و امنیتی بیشتر بر نیروهای آمریکا و متحدین آن در افغانستان است که بعنوان نیروهای خارجی مورد حمله طالبان قرار می‌گیرند.

نباید فراموش کرد که رهبری طالبان عملا تمایلی به صلح و آتش بس ندارد. چراکه در واقعیت،‌ منافع سیاسی - نظامی و حتی اقتصادی طالبان با گسترش آتش جنگ، تأمین می‌شود و دست بالاتری درمقابل حکومت مرکزی پیدا می‌کند. سربازگیری و حفظ نیرو نیر فقط در حالت جنگی میسر است. بدون تردید کنترل و استیلا بر بازار مواد مخدر بعنوان یک منبع مالی حیاتی، عملا و بطور مستقیم به وضعیت جنگی گره خورده است. اقتصاد سیاه و تروریسم لازم و ملزوم یکدیگرند.

انتقال لشکر "فاطمیون" به مرزهای همجوار با افغانستان توسط جمهوری اسلامی ایران به بهانه مقابله با داعش در منطقه، بخش دیگری از فشار روسیه با کمک جمهوری اسلامی بر حریف است. این انتقال نیرو قطعا باید با موافقت حکومت وحدت ملی افغانستان صورت پذیرد. از این رو سیاست تهدید و تحبیب جمهوری اسلامی با فشار بر افغانستان با اخراج گسترده پناهجویان و یا مجوز ورود و خروج قانونی به مهاجرین روی میز قرار می‌گیرد. حکومت وحدت ملی با هماهنگی آمریکا با مسدود کردن ورود آب رودخانه هیرمند و پرداخت حقآبه به مقابله با این سیاست جمهوری اسلامی ایرن می‌رود.

مجهز کردن بخش‌هایی از طالبان و آموزش نظامی و تأمین لجستیکی آنان توسط سپاه قدس دیگر موضوع چندان محرمانه‌ای محسوب نمی‌شود.

از سوی دیگر چین رقیب قدرتمند دیگری است که می‌تواند با کنترل بازار و رفع نیازهای پاکستان، ایران و قطر درمیانه این رقابتها نقش محوری بازی کند. چین با معضل جریانات اسلامی متحد القاعده و گسترش دامنه فعالیت داعش در آسیاسی میانه روبروست و در بازار اقتصاد جهانی با تعرفه‌های کمرشکن آمریکا مواجه است. بنابراین نزدیکی به بلوک روسیه در منازعات افغانستان یک فرصت سیاسی و اقتصادی استراتژک برای چین محسوب می‌شود.

در واقع روسیه، چین، پاکستان و جمهوری اسلامی ایران علیرغم تشابه و تفاوت در سیاست‌های منطقه‌ای خواهان آن هستند که قدرت سیاسی در افغانستان از کانال منافع آنان پیش برود و افغانستان از اتحاد و همسویی به آمریکا و ناتو دست بردارد.

**کلید صلح اینجاست!**

معادلات خونین و پیچیده حکومت‌هایی که یا در پی حفظ و تقویت یک جریات اسلامی تروریستی اند و یا برای سرپا نگهداشتن یک حکومت فاسد و تبهکار و پایمال کردن منافع جامعه مشغول‌اند، نشان می‌دهد که هیچ چشم امیدی به هیج دولت و حکومتی نمی‌توان بست. از دعوای احزاب جهادی بر سر کسب قدرت وسهم خواهی بیشتر تا معاملات آشکار ونهان و بند وبست‌‌های سیاسی، همه و همه امتحان خود را پس داده‌اند. پرونده هرکدام تیره‌تر از دیگری است. امروز برای کشتن رقیب خود نقشه می‌کشند فردا با او دست مودت می‌دهند و جبهه متحد می‌سازند. هر کدام دستشان به ده‌ها فقره قتل عمد و غیر عمد و مشارکت در جنایت آلوده است. هر کدام بیشتر از دیگر قومی گرایی و مذهب تراشی را دامن می‌زند. یک مافیای تبهکار و به غایت خطرناک و فاسد به جان جامعه افتاده است.

تکلیف یک چیز در این میانه باید روشن شود. ‌آن منافع میلیونها مردمی است که بیش از چهار دهه است در دام جنگ‌های نیابتی، تنظمیات جهادی و طالبان و شبکه حقانی و ده‌ها جریان وحشی تروریستی، به یغما رفته اند. از هر طرف گوشت دم توپ شده‌اند و تنها نصیب آنها از غوغای جنگ سالاران محلی و منطقه‌ای و بین‌المللی حرمان بی پایان و جنگ و آوارگی و تبعیض و بیعدالتی بوده است.

تنها راه نجات، خود مردم ستمدیده و اتحاد ‌آنها برای خاتمه دادن به این وضعیت جهنمی است. برای خلاصی از شر این وضعیت جهنمی جامعه افغانستان نیازمند فوری یک نیروی متحد کننده است که افق آن عدالت و برابری برای جامعه باشد. ناجی، اتحاد خود مردم علیه وضعیت موجود است. این اتحاد به خودی خود خلق نمی‌شود. در رأس آن باید حزبی از جنس برابری و عدالت، عمیقا انسانی و ضد تبعیض قد علم کند. در غیاب این نیروی متحد کننده وضع اگر از این بدتر نشود هرگز بهتر نخواهد شد. جنبش‌های برای طلبانه و عدالت‌خواهانه باید به بستر واقعی اعتراض کل جامعه تبدیل شوند. این امر مستلزم یک رهبری سوسیالیستی است. اگر این رهبری در اشکال اجتماعی خود را سازمان بدهد خواهد توانست اعتماد جامعه را کسب کند. جامعه زخم خورده و مجروح امیدش به این جریان سیاسی است. نسل معترض و خوش‌فکری که هیچ نسبت و منفعتی با جریانات ارتجاعی و قومی ندارد و برای یک دنیای بهتر با هیولای بیعدالتی و نابرابری درنبردی نابرابر روبرو است. این نیرو باید سازمان داده شود تا بتواند صلح و رفاه و برابری را نصیب جامعه کند.